

آتشی بیفروزیم... (۶ مارچ ۲۰۰۹) [*]

چیغی شنیدم از جوار خانه ام
 چیغی که نظیرش نه دیده ، نه شنیده بودم
 چیغی که بود بازگوی درد و داغ ها
 زجر ناله شد و پیچید در فضاء
 پنداشتم عضو زنی می شود از پیکرش جدا .
 برخاستم به تندی ،
 شتافتم سوی در - دری که برخاسته بود چیغ از آنجا .

در بسته بود و داشت دیواری بلند
 کوبیدیم محکم به در
 با هرچه بود در دست و در مشت ما
 ما همه همسایه ها ، با یک صدا
 - صدائی که چون غرش رعد پیچید در فضاء -
 گفتیم : " باز کن در ! باز کن در ! " .

آگاه نبود از میان کسی
 که چه می گذشت در پس آن دیوار و آن در
 بار دیگر ،
 کوبیدیم محکمتر به در

به امید آزادی ! _____ جلد چهارم _____ رحیمه توخی

از شور و غوغای ما
هنگامه ای شد در آن کوچه بر پا ،
که خانه ای داشت ، درفش همیشه بسته !

بعد لحظه های دیر پا
در بسته را گشود
کفتاری که کف آورده بود بر دهان

در سرای آن پیر مرد عقیم و نامیمون
دیدیم زنی فتادست غرقه در خون .
زنی فتاده ست ،
دستی نهاده ست بر بینی ،
دستی دیگر به گوش .

دریغا !
دریغا که جلاد پیر
بریده بود دو عضو بویائی و شنوائی همسرش -
همسری که در چهاردهمین بهار زندگانی
نه شنیده بود نغمه ای
نه بوئیده بود شمیم گلی

باوحشت و حیرت ،
لحظه ای کردیم درنگ
در آن بُرّه نازک زمان
متنی جان گرفت در بستر ذهن مان
متنی که فغان شد ، نعره شد ، کرد همه به بر پا

به امید آزادی ! _____ جلد چهارم _____ رحیمه توخی

فریادی برخاست از میان ما :

"الا ای ! الهه بقای بشر ،

که خفته ای در خون

برخیز و با ددان بستیز ،

که ما همگان،

همره و هم‌رزم و هم‌صدای توئیم

درین تنگنای و حشتزای باور های منجمد

- باور های خون افشان و نفرتزا

که بجا مانده ست از آنسوی سده ها

ما همه مثله شدگانِ چنین باور هائیم

بر خیز! برخیز که از کوره گداخته زجر هایمان

آتشی بی‌فروزیم

که سوزد در این فصل سرد و یخبندان

هر چه حصارست و حجابست و طنابست ،

- طناب باور های منجمد ،

که درازناش بود:

هزار و سه صد و هشتاد و هفت سال -

و هرچه استعمار ست و استثمار

وهرکی در پی تسخیر جهانست و اسارت انسان .

[*] - آتشی بی‌فروزیم : به تاریخ ۶ مارچ ۲۰۰۹ به استقبال از روز هشتم مارچ (روز جهانی زن) سروده شده .